

یک سر و هزار سودا

سراینده:

احمد عابدینی، پاریسی



۱۳۹۵

عابدینی یاریزی، احمد، ۱۳۴۱ -	سرشناسه
یک سر و هزار سودا/ سراینده احمد عابدینی یاریزی	عنوان و نام پدیدآور
قم: آراسته، ۱۳۹۵.	مشخصات نشر
۱۲۰ ص	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۳-۱۲-۲	شابک
فیفا	وضعیت فهرست نویسی
شعر فارسی - قرن ۱۴	موضوع
PIR ۸۱۴۸/الف/۱۲۷۴۵۴۱۳۹۵	رده بندی کنگره
۱/۶۲۱۵۸	رده بندی دیویی
۴۱۴۶۶۰۳	شماره کتابشناسی ملی



یک سر و هزار سودا

○ سراینده: احمد عابدینی یاریزی	○ حروف چینی: مریم بوطالسی یاریزی
○ طراح جلد: محمد مهدی عباسی	○ صفحه‌آرا: فاطمه رنجبر
○ ناشر: آراسته	○ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۳-۱۲-۲
○ چاپ: گلوردی	○ تیراژ: ۱۰۰۰
○ قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال	○ نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۵
ارتباط با صاحب اثر: ۰۹۱۳۳۴۵۱۲۷۵	پست الکترونیکی: mparize@gmail.com

کلیه حقوق برای سراینده محفوظ است

آدرس: قم، صفاشهر، کوچه ۱/۱، نیش ۱۵ متری چهارم تلفن: ۰۲۵-۳۲۸۵۷۱۱۳

www.nashr-arasteh.ir

E-mail: nashr.arasteh@yahoo.com

فهرست

۱۱	قسم
۱۳	تودیع
۱۴	آخر ترم
۱۷	اول ترم
۲۰	میان ترم
۲۳	آغازی دگر
۲۵	چشم چران
۲۶	موج ناز
۲۸	قاصد
۲۹	اندازه عشق
۳۱	لاله
۳۲	همپای من
۳۳	کاسه صبر
۳۴	آغوش
۳۵	رها
۳۷	صحرا

۴۱	دهات
۴۴	رفت و آمد
۴۵	سیرجان
۴۹	قلم
۵۱	کامپیوتر
۵۶	خاک کردستان
۵۷	دبستان
۶۴	گردش علمی استان کهگیلویه
۷۳	میز ریاست
۷۷	یاد ایام
۸۰	پرستار
۸۴	پاریز
۱۰۰	باستانی پاریزی
۱۰۲	قلمی که به خاک سپرده شد
۱۱۳	معلم

در دورانم که دانشجوی بودم یکی از دوستان هم کلاسی به شعرهای من علاقه زیادی داشت و هر بار که من شعری می‌گفتم شعر را حفظ می‌کرد. گاهی هم از اشعار من به نامه‌هایی که به دوستانش می‌فرستاد استفاده می‌کرد، یک وقت می‌گفت که شعری هم به من بگو که ویژگی‌های خوبی از من در آن شعر باشد. من به شوخی می‌گفتم: تو بدام ویژگی خوب را داری که برایت شعر بگویم و این داستان را برایش نقل می‌کردم. البته من داستان را سالها پیش، از زبان یکی از اقوام که به حفظ شعر و نقل داستان عادت داشت، شنیده‌ام.

«می‌گویند مردی زورگو و خسیس توانست در طول عمر خود از هر طریق ممکن ثروت هنگفتی بدست آورد، چون به ایام کهنیت رسید آفتاب خود را بر لب بام دید و خود را در مقابل بیماری ضعیف و ناتوان یافت. روزی تنها فرزندش را که پسری نازپرورده بود فرا خواند و شرح زندگی خود و جمع‌آوری این همه مال و املاک را برای وی بیان کرد. و سفارش نمود که برای نگهداری از این همه ثروت چه کارهایی انجام دهد. پسر هم با ادب و احترام به این سخنها گوش فرا می‌داد البته معلوم نبود که چه خیالاتی در سر دارد. آخرین وصیت پدر به پسر این بود که پسر پس از مرگم مجلس ختم باشکوهی برایم برگزار می‌کنی و سفارش می‌دهی که فلان شاعر برای سنگ قبرم شعر بسیار زیبایی بگوید که همه خصلتهای خوب انسانی و سخاوت در آن به کار رفته باشد تا هر فردی بر قبر من می‌گذرد شعر سنگ قبر مرا بخواند و بر من درود بفرستد.

بعد از چندی پیرمرد از دنیا رفت - مرگ حق است و میراث حلال - و آن ثروت بسیار به تنها پسرش رسید که بر این خوان نعمت اسب تخیل به جولان درآورد و به خوش گذرانی مشغول گردد. همان طور که پدر وصیت کرده بود مراسم ختم باشکوهی برایش گرفت و برای سنگ قبر هم نزد شاعری رفت که پدرش را خوب می شناخت. پس از عرض ادب و احترام از او خواست که شعر زیبایی در توصیف پدرش برای سنگ قبر بنویسد و قرار شد که در مقابل این شعر سفارشی یک سکه طلا به شاعر بدهد، شاعر شوریده حال شعر زیبایی برای سنگ قبر نوشت که آخرین بیت آن، چنین بود:

برای یکی که بی فروغ نباید بگفت بیش از اینها دروغ

احمد عابدینی پاریزی

دی ماه ۱۳۹۳